

اسناد و تاریخ تازه ارز

سید جمال الدین آبادی

و به جوانان مصر و دوستان ایرانی... نوشته است
بیاوریم و شاید بدینوسیله خدمتی کرده باشیم به
تاریخ اسلام و ایران و گامی برداشته باشیم در راه
آگاهی بیشتر نسل جوان معاصر با حقایق تاریخی
و سیاسی يك قرن گذشته ...

دو نامه‌ای که در این شماره از روی دستخط
سید خواننده و بنقل حروفی آن میبردیم؛ خطاب
به حاج امین الضرب بوده، و تحت شماره ۱۸۲
و ۱۸۳ و ۱۸۵ - ۱۸۷ در مجموعه اسناد و
مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین
آمده است.

نامه نخستین در تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۰۶
(۲۷ مارس ۱۸۸۹م) و دومین نامه در ۵ ذی القعدة

پژوهشی است درباره زندگی «سید جمال
الدین» و مبارزات پی گیر وی امان او بر ضد
استبداد داخلی در بلاد اسلامی و استعمار خارجی
در سراسر مشرق زمین ...

در ضمن این پژوهش دراز مدت، به اسناد
و مدارک مهم و قابل توجهی برخوردیم بزبانهای:
عربی، انگلیسی، فرانسه، ترکی و فارسی و از آن
میان؛ در این شماره دو نامه جالب که از خود سید
جمال الدین بزبان فارسی باقی مانده و بدست ما
رسیده است، منتشر میسازیم، امید آنکه بتدریج
چند نامه تاریخی دیگر سید را که در باره اوضاع
ایران و دیگر بلاد اسلامی به بزرگان علماء شیعه
و به رجال و سیاستمداران و به ملکه و یکتوریا،

قطع شود و شیرعلی خان و عائله آن را تار و مار کرد .

اکنون میگویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون به جهت گناهان سابقش گوش و دماغ کرده است ، حلاسرش را خواهد برید ، و گوشش را طعمه نرها و عقاب ها خواهد نمود و بسیار زمان طول نخواهد کشید . خداوند تعالی بیزار است از این اعمال

جاهلیت و رسوم وحشی ها که بر سر آنها (!) اسلام و دین نهاده اند ؛ اینک من جها را میگویم و عالم در این نزدیکی خواهند دید .

نوشته بودید که پس از ورود من به تهران همه چیز آماده و حاضر بود ، حاجی جان چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود ؟

من صدراعظم نمی خواهم بشوم ، من وزیر نمی خواهم بشوم ، من ارکان دولت نمی خواهم بشوم ، من وظیفه نمی خواهم ، من عیال ندارم ، من مالک ندارم و نمی خواهم که داشته باشم .

پس چه حاضر بود و چه آماده؟ جناب حاجی بسیار اشخاصها بواسطه من به رتبه بیگی و پاشائی رسیده اند و بسیار اشخاص بتوسط من به مواجبه های باهله رسیده اند ؛ و لکن خود من همیشه به يك حالت بوده و خواهم بود ، جز نصیحت و اصلاح مقصد دیگری ندارم و آن که دل شاه را تنبیر داد اگر قلندر اصفهانی است و یا ناقلندر تهرانی «ذنیمی» که راضی شد و آن «عیندی» که تهاون ورزید ، خداوند تعالی از همه کس بهتر میداند (انسان چون خود کشف حقایق نتواند بکند) جزاء همه در اینجا

۱۳۰۶ (۳ ژوئیه ۱۸۸۹ م) - و هردو از «پترزبورگ» نوشته شده است .

در این دو نامه ؛ که پس از مسافرت سید از ایران به روسیه نوشته شده ، به نبرنگها و عوامفریبیهای بعضی از رجال آن عصر که حقیقت و منافع ملت را فدای دست و مقام کرده اند ، اشاره شده است ... (انتخاب عناوین برای هردو نامه از ما است) و اینک متن دو نامه :

هدف من

جناب محترم مکرم حاجی محمد حسن امین دارالضرب السلطانیه ، همیشه خورسند و مسرور بوده باشند .

مکتوب شما که آرزوی حصول فرصت از برای کله گذاری (جای التماس دعا را گرفته بود) رسید . جناب حاجی من آنچه گفته ام و میگویم کرده ام و میکنم ، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود ، و بهیچ وجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است ، و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند ، امید آن دارم که در پیش نفس خود اعتراف کنند که راست میگویم و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود ؛ لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من در آمد گوش و دماغش را بریده کمرش را شکست و خدیویت مصر را پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد پای سنگین انگلیز را بر گاوای آن نهاده که نزدیک است که نفس

و در آنجا در دست حق است .

نگاشته بودید که جناب جلالت مآب اجمل افخم به اوج اقتدار رسیده‌اند ! اگر در آن نفع خلق است باعث مسرت و خشنودی است اگر چشم من درو خیر عموم عبادالله نباشد ، کور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکت بازماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزنند شکسته شود . اینست مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جناب جلالت مآب اجل به قدر اقتدار خود در خیر ایرانیان بیچاره مسکین فلك زده بکوشد .

و اما میرزا نعمت‌الله سواد مکتوبی که از برای شما روانه کرده بود ، پیش من فرستاد و البته شما یکی از آن وجوه ثلاثه را که بشما عرضه کرده بود قبول خواهید کرد و از راه عدل و انصاف منحرف نخواهید شد . از فاضل چیزی ننوشته بودید . جمیع اهل خانه و متعلقین خود را و حاجی محمد ابراهیم را از طرف من سلام بگوئید و آتش سوزان بر رخ این جهان را بر خود به ملاحظه قیومیت الهیه بر دو سلام نمائید و جناب آقا میرزا خلیل را مخصوصاً سلام بگوئید . عبدالقادر حالتی چگونه است؟ والسلام .

جمال الدین الحسینی

* * *

علم در بین مردم جاهل ؟

جناب محترم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مورد عنایات خاصه الهیه و مظهر مکتب اسلام

فیوضات ربانیه بوده خورسند باشند ، آمین .

پس از آنکه مکتوبی به شما روانه نمودم کافذی از طرف شما رسید و فاصله بین صدور آن و ورود این ، بیش از پنج ساعت نبود صدق است این «ملکتهای» جامه و دهن و منده رانجس میکند و لکن آن «بلاده» عقل و روح و نفس ناطقه انسان راملوث میگرداند .

چونکه بیچاره ها به جهت تضارب آراء فاسده و تلاطم اطماع فاسده و هرجان اخلاقی رذیله ابالسه ، محتاج می‌شوند که دروغ گویند و تدلیس و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم منحرف گردند و برضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب حاجی در نفس خود ملاحظه کند (با آنکه طالب صلاح و فلاح و در اصل فطرت از همه ایرانیانی که از نظر من گذشته است برترند) همین امور را خواهند یافت (چاره نیست چه باید کرد) و لکن ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر خود انسان ملتبس گردد و زشت‌ها زیبا شمارد (نمود بالا) . . .

نوشته بودید که به مشهد مقدس بروم و خلق داعلم بیاموزم (بسیار خوب است) ولی در مملکتی که افترا گفتن را هنر دانند ، و دروغ گوئی را کاردانی ، و نیمه راپیشه خود شمارند و بدین صفات شیطانیم در محافل و مجامع مباهات و منافرت نمایند ، و خویشتن به زیرکی ستایند ، چقدر دشوار است سخن از حق راندن و حقیقت علم را آموختن خصوصاً با جاهلی که خود را دانا شمارد و کوری که خویش را بسیرانگارد .

نوشته بودم که يك دوره‌ای خواهم زد از غرب بشرق و از شرق بغرب ، ولی بعضی از رجال دولت روسیه ازمن استدعا نمودند که چندی توقف نمایم تا آنکه نتیجه سفرهای یونی بلندن معلوم گردد و لهذا چند دیگر هم درین شهر خواهم مساند و جواب اگر بنویسید در اینجا (یعنی پترزبورگ) به من خواهد رسید و در هر حال سلامت و خورسند باشید والسلام .

دوست شما : جمال الدین الحسینی

* * *

حاجی سیاح مکتوبی بسیار مجمل نوشته بود که نمیدانم باشما چه کرده است و چه گفته است بیقین «جفرجامه» میخواهد که يك جمل آنرا در تحت سؤال و جواب نهاده و مستحمله آنرا گرفته تا آنکه معلوم شود چه میخواهد بگوید ؟

انسان را اگر يك هزار سال عمر بودی از برای سیانت آن نیایستی اینقدر بترسد ، تا کجا که پیش از شست و هفتاد نیست و آنهم همه اش گذشته است . وای بر حال ما با اینگونه زندگانی ، ولی من امیدوارم شما این گونه نباشید و به یاد آوردید که خداوند تعالی تهنی موت را علامت صدق ایمان قرار داده است .

باهمه اینها چنان گمان میکنم که شما در آن چند ماه که شب و روز و در هر ساعت با هم بودیم بنطانات فطریه و بنور ایمان اندکی مرا شناخته باشید و دانسته باشید که مراد این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق ، مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم و آخر آرزویم آنست که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود ؛ ولی در حرکات خود مجبورم و از اراده الهیه سرباز نزنم .

از این مسئله در گذریم . . . (در وقت ورود موکب همایونی) برسم فرنگستان به هر يك از آشنایان کارت خود را فرستادم و با امین الدوله و مخبر الدوله و اعتماد السلطنه چنانچه میدانید ملاقات حاصل شد ، چونکه وقت معین کردند ، و کاغذی بامین السلطان نوشتم و خواهش نمودم که وقتی از برای ملاقات معین کنند و در ضمن مکتوب بیان کردم که میخواهم در این فرصت کذب کذابین را به برهان واضح بیان کنم ، ایشان رافع ورقه راسه ساعت مطلق کردند و در هر نیم ساعت که از حجره خود بیرون آمدند برای کاری به رافع ورقه گفتند که اکنون جواب خواهم نوشت (آخر رافع مایوس شده بازگفت) و سبب یا کثرت اشغال و یادسایس شیطانیه هر چه باشد هیچ نباید شمرد (دست خدای بالای دستهاست) ،

